

# پس پردہ

آنا گاوالدا

ترجمہ عاطفہ حبیبی



چترنگ

## فهرست

۷	مقدمه
۹	عشق مؤدبانه
۳۹	ماکیزارد
۸۵	سگم دارد می میرد
۱۱۳	یک وعده غذای خوشمزه
۱۲۱	جان‌های من
۱۴۵	پیاده‌نظام
۲۰۵	پسر

## عشق مؤدبانه

۱

«بس کن بهت می‌گم! الکی این قدر اصرار نکن.»

اصلاً دلم نمی‌خواست بروم آنجا. خیلی خسته بودم، حس می‌کردم خیلی زشتم و تازه اپیلاسیون هم نکرده بودم. در این مواقع هیچ قولی نمی‌دهم و چون می‌دانم که چیزی گیرم نمی‌آید، آخرش حسابی مست می‌شوم. می‌دانم، می‌دانم که خیلی حساسم اما خب، کاری‌اش نمی‌شود کرد، به هر حال من هم آدم‌آهنی یا سگ‌هار نیستم، بدم نمی‌آید با کسی آشنا شوم. گذشته از این، رئیس‌احمقم هم موقع تمیز کردن قفس‌ها پدرم را درآورده بود و حسابی عصبانی‌ام کرده بود.

ماجرای سر محصولات جدید پروکانینا بود، حیوان حساس. «نمی‌فروشمش. هزار بار گفتم نمی‌فروشمش. افتضاح بود. کمک به بهبود عملکرد مغز و بینایی، وقتی داشتم بستهٔ کروکت مسخره‌اش، که سه کیلوش بیست و هفت یورو بود، روپش می‌دادم دوباره این جمله رو خوندم. بهبود